

اصالت در آن است که بدی های قوم خویش بشناسی

حاجی واشنگتن / علی حاتمی / ۱۳۶۱

چاپ شده در : ماهنامه سینمایی فیلم

زمان انتشار: ۲۱ شهریور ماه ۱۳۸۷

در سال ۸۷ ماهنامه فیلم شماره ویژه روز ملی سینما را به پرونده مفصلی درباره «سینمای ملی» اختصاص داد و در نظرخواهی بهترین نمونه های سینمای ملی از دید منتقدان، فیلم هایی به رده های بالای فهرست رسیدند که درباره هر کدام از آنها مطالبی نوشته شد. «حاجی واشنگتن» و «مرگ یزدگرد» ساخته بهرام بیضایی، از جمله این فیلم ها بودند.

می پندارید علی حاتمی پس از مرگش بارها بیش از زمان حیاتش درک و ستایش شده؟ می گوید باز خوی مرده پرستی ما گریبان مان را گرفته؟ یا این عملکرد تأخیری تاریخی ایرانی که وامی داردمان دیر به یاد سپاس از بزرگان زنده هنر و دانش مان بیفتیم، چنان دیر که ناگزیر شویم بزرگان مرده را دریابیم، باعث برپایی این همه سالگشت و نکوداشت یاد حاتمی شده است؟ نه خیر، اینها نیست. عرض می کنم که حاتمی نه در دوران بود و فعالیتش و نه در این سال های نبود و خاموشی اش، درک و دریافت نشده و عمده ستایش هایی که نثارش می شود، در حد این که بیننده ای نابینا به تماشای فیلم هایش نشسته باشد، دور از همه آن عناصر و معانی و لحن و حسی است که در آثارش جاری است. به نقدهای چاپ شده در همین مجله در زمان اکران حاجی واشنگتن مراجعه کنید، در یکی از این همه همایش که درباب سینمای او برپا می شود - از جمله سمیناری با عنوان مجعول «علی حاتمی، سنت در گذر زمان» حاضر شوید، به تصاویر پشت صحنه دی وی دی همین حاجی واشنگتن و حرف های هر سه نفری که در آن مصاحبه شده اند، گوش و چشمی بیاندازید تا دستگیرتان شود که چه عرض می کنم. هنوز و همچنان همگان می پندارند حاتمی ستایشگر سنت های ایرانی از هر دست و جنس بود. هنوز تصور می کنند قل قل قلیان و پت پت سماور نفتی و خر و پف چرت عصرگاهی که بارها در حاشیه صوتی فیلم هایش به گوش می رسید، زنگ دلپذیری از هویت بومی را در گوش خود او به صدا در می آورد. هنوز در این توهم اند که مکث دوربین او همراه غالب اوقاتش، هنرمند

تازه فقید مهرداد فحیمی بر نقش و نگارها و آینه کاری های در و دیوار و سقف عمارت های ایرانی لوکیشن فیلم هایش، تنها برای نوازش چشم بیننده ایرانی عاشق معماری داخلی بناهای تاریخی این مرز و بوم در آثار او گنجانده شده.

از این همه که حاتمی را ستاینده سنت ایرانی می انگارند سوال می کنم: کدام لحظه از حاجی واشنگتن - نمونه ای ترین اثر کل کارنامه حاتمی - کدام سنت و خوی و خصلت ایرانی را می ستاید؟ نکند ساده لوحی حاجی که هم برای انعام دادن به نامه رسان و درشکه چی و هم برای خلعت بردن به پیشگاه رئیس جمهور آمریکا، دست در جیب مبارک می کند و مستی پسته به دست طرف می ریزد، نشانه سادگی و بی شیله پیله گی و خاکی بودن رفتار ایرانی است که حد و سطح طرف مقابلش را در نظر نمی آورد و همه را یکسان می پندارد؟ آن صورت بلندبالای اغذیه و اشربه و مخافات شام، از «پنیر خیکی» و «مرباجات همه قسم، به و بهار نارنج و بیدمشک و بارهنگ» تا قیمه و قورمه و کوه پسته در سینی مرصع، نکند نشان مهمان نوازی ایرانی است؟ آن هم در حالی که حاجی به قصد ارتقاء سطح مراودات دو کشور این خوان کرم را می گسترد و بعدتر در می یابد طرف چهار ماه است که دیگر رئیس جمهور نیست؛ و بی خبری ایرانی او که مثل اکثریت مطلق همین امروز جامعه ما زبان خارجه نمی داند و روزنامه نمی خواند، موجب شده که نداند رئیس جمهور عوض شده! آن کرنش خطابه وار طولانی توهم آمیز حاجی در نخستین ملاقاتش با رئیس جمهور آمریکا، نکند یادآور غنا و ژرفای ادب مظنن فارسی است که چنان حال حاجی را منقلب می کند و مترجم ابله نمای او را ناتوان از برگرداندن عبارات اغراق آمیزش، بر صندلی می خشکاند و مقامات آمریکایی را حیران و مبهوت وا می نهد؟ یا نکند روح پیشرفت و تکامل در کالبد ایرانی، در هیأت همان دیپلماس تیک دار ناقص الخلقه متجلی شده که می رود درس طب می خواند و از فرصت ها بهره می گیرد و قصد بازگشت به وطن را هم ندارد و چنان بی حرمتی پیشه می کند که توی گوش حاجی می زند و با دوبله معجزه آسای

ناصر طهماسب، در آن انتهای تلخ این هجوآمیزترین فیلم تاریخ سینمای ایران نسبت به ذات ایرانیت، با شتابی مرگ بار نسخه بی کفایتی حاجی را می پیچد و در قهقرای تحقیرشدگی محض، او را وامی دارد پرچم را به باد بسپارد؟!

تفکری که کلیت نگاه علی حاتمی را ستایشگر سنت بومی می پندارد، حتماً لحن دوگانه و عمداً تناقض آمیز و کاملاً پست مدرن روایت حاجی واشنگتن را فهم نکرده است. حتماً حتی در برداشتی حسی و همچون مخاطب عادی هم شستش خبردار نشده که عمده دقایق فیلم، موسیقی اندوهگین محمدرضا لطفی را با موقعیت آبسوردی مثل گلاویز شدن با مقدم السفرا (در یکی از خل وارتترین، مبهم ترین و البته جذاب ترین سکانس های تاریخ سینمای متفاوت ایران) یا شرایط مضحکی مثل عروسک بازی حاجی از سر دلتنگی برای دختر تعمداً بدریختش یا وضعیت رقت باری مثل به حال غش افتادنش، همنشین کرده و از این طریق به همان «جدیت کمیک» فیلم های دولحنی پست مدرن، به همان گرمای سرد آثاری که هم غم قهرمان شان را می خورند و هم سفاهتش را به باد تمسخر می گیرند، دسترسی پیدا کرده. حتماً حتی نشنیده که شعر تصنیف میانه فیلم، روی سکانس سفره آرایبی ایرانی حاجی برای نمک گیر کردن رئیس جمهور سابق ایالات متحده، این عبارت خنده آور با عبارات ساده و غیرمکلف است که هوشمندانه با ملودی و ترکیب اصیل ایرانی موسیقی مکلف فیلم درآمیخته: «حاجی، حاجی، عزم واشنگتن/حاجی، حاجی، از سر به در کن/حذر، حذر، از این سفر کن/ از این سفر، صرفنظر کن!»

در کشوری که بچه های دوساله هر قوم شمالی و جنوبی و کویری و کوهستانی اش، صدها بار شنیده و ادعا کرده که قوم خودش از همه اقوام دیگر ایرانی مهمان نوازتر است، در سرزمینی که بادکنک سوابق پرافتخار تاریخی اش همچون وهمی به عظمت هستی بشر، پر از باد نیستی است، همه ما خوبی های قوم و طایفه و ملت و مملکت مان را هزار برابر آن که واقعاً هست، می دانیم. پس حالا معیار اصالت ملی تغییر

عمده ای می یابد. حالا کسی اصیل تر است که بدی های قوم خویش را بهتر بشناسد و بشناساند. حاجی واشنگتن از همین منظر است که به عنوان فیلمی واجد نگاه هجوآمیز نسبت به ابتلائات سنتی ایرانی، به مظهر بی مشابهی از سینمای ملی بدل می شود. و علی حاتمی از همین دریچه است که با تمسخر همیشگی خواب دوستی ایرانی، از تعبیر «جماعت خفته» رئیس نظمی در هزارستان تا چرت زدن همه اعضای سفارت فخریه ناصرالدین شاه در ینگه دنیا در همین حاجی واشنگتن، با زیر سوال بردن خودباوری کاذب و خودبزرگ بینی ایرانی در هر نوع صادرات و تربیتی، از صدور موسیقی در دلشدگان تا پرورش نقاشان بزرگ در مدرسه هنر در کمال الملک تا افتتاح سفارتخانه در همین حاجی واشنگتن، یکی از اصیل ترین هنرمندان تاریخ ما نام می گیرد؛ نه بابت شیفتگی و دلسپردگی به هر چه لیموناد و لنگ و کباب و سنگک و منبت کاری و مطبخ خانه ایرانی که همه را به وهم ایران پرستی حاتمی دچار و مطمئن ساخته.

این مونولوگ درخشان حاجی در حین قربان کردن گوسفند را بخوانید. ببینید واقعاً فقط در مذمت حکومت ظلم محور دربار و دوران ناصری است؟ یا در باب انبوهی خصلت همه گیر و همواره ایرانی، از اعتیاد تا اختگی در برابر زور: «مملکت رو تعطیل کنید، دارالایتام دایر کنید، درست تره. مردم، نان شب ندارند. شراب از فرانسه می آید. قحطی است. مرض بیداد می کند. نفوس حق النفس می دهند. باران رحمت از دولتی سر قبله عالم است؛ سیل و زلزله از معصیت مردم. میرغضب بیشتر داریم تا سلمانی. سربریدن از ختنه سهل تر. ریخت مردم از آدمیزاد برگشته. سالک بر پیشانی همه مهر نکبت زده. چشم ها خمار از تراخم است، چهره ها تکیده از تریاک. اون چهارتا آب انبار عهد شاه عباس هم آبش کرم گذاشته. ملیجک در گلدان نقره می شاشد. چه انتظاری از این دودمان با آن سرسلسله ی اخته؟ خلق خدا به چه روزی افتاده اند از تدبیر ما! دلال، فاحشه، لوطی، یله، قاب باز، کف زن، رمال، معرکه گیر،... گدایی که خودش شغلی است!».

باز تکرار کنیم تا برایمان از حالت تعبیری نامأنوس به درآید: آدمی اصیل تر است که بدی های قوم

خویش بهتر بشناسد.